



## منافع ملی روسیه<sup>۱</sup>

بلک ویل - برایت وایت - تاناکا<sup>۲</sup>

روسها کاملاً درگیر مسائل خود می‌باشند. در حال حاضر اکثر آنان معتقدند که کشورشان باید در داخل و خارج نگران منافع خود باشد؛ اگرچه بروی کاغذ میزان دشواری برقراری روابط روسیه با ایالات متحده و اروپای غربی در سالهای آینده روشن نیست، اما بالاترین سطح همکاری در سال ۱۹۹۲ حاصل شد. این روابط در آینده دچار مشکلاتی خواهد شد و حتی شاید درگیر بحرانهای دوره‌ای گردد. این موضوع بخصوص در مورد روابط میان مسکو و واشنگتن به علت اوهامی که دو طرف در پایان جنگ سرد در مورد روابط آینده خود در سری پرواندهند، مصداق می‌باشد. با این وجود انگیزه مهمی برای روسیه وجود دارد تا در روابط تاریکی که در بالا ترسیم شد، درصدد برقراری روابط مثبت با غرب باشد. روسیه مایل است روابط آن سوی آتلانتیک در مورد برنامه‌های تسلیحات متعارف و هسته‌ای آینده از جمله گسترش ناتو و تسلط بر درگیریهای اروپا، مسائل سازمان ملل را تحت تأثیر قرار دهد. مسکو پذیرفته است که ایالات متحده و دوئهای عضو اتحادیه اروپایی می‌توانند جایگاه روسیه را در ساختار روبه تغییر اروپا به پایین‌ترین مکان منتقل کنند. بعلاوه روابط خصمانه با غرب موجب نیاز به هزینه هنگفتی برای دفاع خواهد شد که جای امیدواری چندانی برای روسها باقی نمی‌گذارد.

اوضاع سیاسی فدراسیون روسیه به دلیل وسعت کشور، جغرافیای سیاسی و نیز تعداد و تنوع همسایگان آن بشدت بفرنج است. از هرسو منافع این کشور در منطقه اوراسیا<sup>۳</sup> مورد تهدید واقعی و گاه توهم‌آمیز قرار دارد و روسیه در یافتن هم‌پیمانان خارجی برای ایجاد هویت فراروسی در مسأله امنیت ملی خود توفیق چندانی نداشته است. در اواخر ۱۹۹۱ و در

1. «Russlands nationale Interessen» in:

Russland einbinden- Ein Bericht für die Trilaterale Kommission S.S 4-22

Robert D.Blackwill - Rodric Braithwaite - Akihiko Tanaka - Bonn- März 1996

Forschungsinstitut der deutschen Gesellschaft für auswärtige Politik

۲. این مقاله توسط آقای علی رحمانی و خانم لادن مختاری از آلمانی به فارسی ترجمه شده است.

۳. Eurasien منطقه وسیعی شامل شرق اروپا، روسیه، قفقاز و آسیای مرکزی است.



اولین روزهای تشکیل فدراسیون روسیه، روشهای متفاوتی برای اقدام در مورد منافع ملی روسیه پیش رو بود. بسیاری از اصلاح‌طلبان معتقد بودند که آینده روسیه بی‌شک در دست ایالات متحده و اروپای غربی است و باید در سیاست خارجی روسیه بویژه با این کشورها مشارکت استراتژیک به عمل آید. بازتاب این راه کار، در برخی از کشورهای عضو گروه هفت مشاهده شد و در مواردی به مرحله اجرا درآمد. در روش کار موردنظر، روسیه، در مقام یک قدرت اوراسیایی و با داشتن منافع حایز اهمیت در شرق و غرب خود، این دیدگاه عاقلانه نیست که همه چیز بر پایه ارتباط با ایالات متحده و اروپای غربی بنا شود. روسیه تأکید داشت که چین یک متغیر تهدیدآمیز برای آینده این کشور به شمار می‌رود و در تعریف منافع ملی مسکو ایفاگر نقش تعیین کننده‌ای است. دیدگاه دیگر باتمركز مستقیم بر پیرامون روسیه، منافع ملی این کشور را بویژه در گسترش نفوذ در کشورهای تازه استقلال یافته از شوروی سابق می‌داند. عده دیگری معتقدند که منافع ملی روسیه با امنیت ملی آن که خود یک موضوع داخلی یعنی حفظ تمامیت ارضی فدراسیون روسیه است، تعریف می‌شود.

در آغاز ۱۹۹۵ در مورد تعریف و تنظیم منافع روسیه برای تأمین امنیت ملی در آینده تقریباً توافق حاصل شد و این درحالی بود که بحث داغی در مورد تعیین بهترین سیاست به منظور پشتیبانی از این منافع همچنین برای دفاع یا رفع تهدید برضد آن در گرفته بود. بحران چچن بار دیگر به روسها خاطر نشان ساخت که تنها مرزهای ملی کشور آنهاست که با تهدیدهای مستقیم قدرتهای بزرگ در سراسر جهان مواجه است. از این رو هدف اکثر آگاهان سازمانهای امنیتی، سیاسی، نظامی و دیپلماتیک، حفظ سرزمینهای کنونی فدراسیون روسیه است. ایجاد ثبات و پیروی اعضای جامعه دولتهای مستقل مشترک‌المنافع از روسیه، منافع درجه دو این کشور را تشکیل می‌دهد. روسها به توافق رسیده‌اند که توسعه در منطقه‌ای که خود آن را «خارجة نزدیک» می‌نامند، برای حفظ تمامیت ارضی روسیه و امنیت آن کشور نتایج فوق‌العاده‌ای به بار می‌آورد. کوزیروف وزیر امور خارجة سابق روسیه تأکید کرد: «بسیاری از منافع روسیه در کشورهای عضو جامعه مشترک‌المنافع و در منطقه بالکان متمرکز است. علت این نگرانی خاص، سرنوشت ۲۵ میلیون نفر از اقوام روس است که در این کشورها به سر می‌برند و روسیه نمی‌تواند از این موضوع چشم‌پوشد».

کوزیروف در آوریل ۱۹۹۵ هشدار قطعی داد که روسیه آماده است تا برای حفظ حقوق

روسهای ساکن جمهوری‌های شوروی سابق دست به اعمال خشونت بزند؛ وی همچنین دولتهای حوزه دریای بالتیک را مشمول این سیاست دانست و اظهار داشت: «ممکن است وضعی پیش آید که احتمالاً استفاده مستقیم از نیروی نظامی برای حمایت از هم‌میهنانمان در کشورهای خارجی ضرورت یابد». موج پناهندگان روس که از این کشورهای ناآرام گریخته‌اند، اقتصاد را هر چه بیشتر تحت فشار قرار می‌دهد و ادامه و تشدید این روند در سیاست روسیه خطرآفرین خواهد بود. در مسکو بر سر اتخاذ این سیاست که منافع روسیه در نواحی پیرامونی به بهترین وجه حفظ شود، درگیری‌هایی وجود دارد البته همگان پذیرفته‌اند که اولین تهدید روسیه از جانب همین ملت‌های جدید خواهد بود.

دولت روسیه با وجود اهمیت روابط مناسب با غرب بویژه ایالات متحده آن را در ردیف سوم جای می‌دهد. در این مورد کافی است بگوییم که اکثر مقامات روسی در حوزه امنیت ملی همچون مردم روسیه از توسعه روابط با کمیسیون سه جانبه (آمریکا-اروپا-ژاپن) بشدت مایوس شده‌اند. ملاقات یلتسین و کلینتون در ۱۰ مه ۱۹۹۵ در مسکو این تغییر جهت شتابزده را بازهم تشدید کرد. در این هنگام انتظاری که روسها (با مرارت تمام) از غرب داشتند بسیار کمتر از روزهای سرمستی سالهای ۹۲-۱۹۹۱ است؛ در این فاصله بر آنها روشن شده است که این روابط با توجه به دو اولویت اول منافع روسیه چندان سودمند نمی‌باشند و یقین دارند که کشورهای گروه هفت به استثنای سیاست گسترش ناتو و آینده اوکراین دست کم در کوتاه مدت هیچ‌گونه تهدید جدی برای منافع روسیه محسوب نمی‌شوند. یکی دیگر از منافع که از دید روسیه در اولویت قرار دارد، حفظ نفوذ تاریخی این کشور بر شرق اروپای مرکزی به طور اعم و بر لهستان به طور اخص است. با وجود آن که از زمان جنگ سرد تغییرات بسیاری حاصل شده، روسیه همچنان معتقد است که منطقه حایل میان روسیه و آلمان بویژه لهستان که بیش از دهها سال در خارج از سیستم امنیتی غرب تنها اتحاد شوروی را مقابل خود می‌دید، باید همچنان باقی بماند یعنی این دولتها حق عضویت در اتحادیه آتلانتیک شمالی را نداشته باشند و مسکو از یک حق و تو، بخصوص برای سیاست خارجی لهستان برخوردار گردد.

منافع ملی روسیه در حصار قدرت روبه‌رشد چین و احتراز از ژاپنی قرار دارد که به

دشمن آن بدل می‌شود. در مورد آینده چین و روسیه همچنین روابط متقابل آنها ابهامهای بسیاری وجود دارد. در مورد ژاپن نیز کشمکش بر سر جزایر کوریل مانع از توسعه روابط دو جانبه میان مسکو و توکیو است. همچنین منافع بالقوه حاصل از مشارکت در منطقه پویای آسیا-اقیانوس آرام که در مباحث روزانه مسکو مطرح می‌شود مانع دیگری برای بهبود روابط آنها می‌باشد. علاوه بر این روسیه سیاستهای دیگری را برای حفظ منافع ملی خود از جمله مشارکت در اقتصاد بین‌الملل به میزان حایز اهمیت، حتی اگر این هدف به شکل رؤیایی دور از دسترس باقی بماند، کاهش خطرات حاصل از ادامه گسترش سلاحهای هسته‌ای که موجب تهدید روسیه می‌گردد، فروش اسلحه و تجهیزات نظامی که به افزایش درآمد حاصل از صنایع دفاعی روسیه می‌انجامد، احیای ارتباطات گذشته با دولت‌های مورد حمایت سابق مانند عراق، سوریه و لیبی که چند ده میلیارد دلار به مسکو مقروض می‌باشند، تقویت رابطه با دولت‌های منطقه بالکان به منظور افزایش نفوذ روسیه و اعمال نفوذ دیپلماتیک در بحران یوگسلاوی، خاور نزدیک (به انضمام مسئله اسرائیل و فلسطین) و ایالات متحده دنبال می‌کند. (در نگرش کنونی روسیه از منافع ملی به نظر می‌رسد که نگرانی‌های بین‌المللی در مورد حقوق بشر، هیچ جایی را بجز در مورد روسهایی که در اتحاد شوروی سابق به سر می‌برند، به خود اختصاص نداده است).

### روسیه و پیرامون آن

تغییر سیاست روسیه در مورد منطقه مرزی آن کشور که سرزمین اتحاد شوروی سابق را در بر می‌گیرد دارای نقش تعیین‌کننده‌ای است. به استثنای سه دولت حوزه دریای بالتیک (لتونی، لیتوانی، استونی) که مقوله‌ای جداگانه می‌باشند و به گونه‌ای خاص مورد حمایت آشکار غرب قرار دارند، به نظر می‌رسد روسیه به دو اصل کلی در برداشتهای خود از این دولت‌های تازه استقلال یافته و آسیب‌پذیر که ۱۳۰ هزار نفر از نیروهایش در آنجا استقرار یافته‌اند، توجه داشته است. این دو اصل بر پایه نگرش درازمدت قرار دارند. اصل اول آنکه سیاست این دولت‌ها باید طوری پیش برود که نسبت به روسیه دیدی دوستانه بیابد و دوم، «همزیستی» این دولت‌ها باید (اگر نه در برخی موارد اما به طور مطلق در فدراسیون روسیه)



در حوزه منافع روسیه «تجدید» گردد. کوتاه سخن آن که روسیه معتقد است، اگر قرار باشد این استقلال به معنای تعقیب سیاستهایی باشد که از دید مسکو به زیان منافع روسیه تمام شود، در واقع استقلال آن کشورها به خطر می‌افتد. هدف جامعه «دولتهای مستقل مشترک المنافع» در دراز مدت، همانطور که ایوان کوروچنیا<sup>۱</sup> (اهل روسیه)، ریاست قوه مجریه آن جامعه در ۲۳ مه ۱۹۹۵ و در مقابل دوربین تلویزیون روسیه اظهار داشت، «ایجاد یک ارتش یعنی یک سیستم مرزی و یک فضای اقتصادی واحد» می‌باشد.

معنای این سخن آن نیست که انتظار رود روسیه بضرورت و در کوتاه مدت به منظور ایجاد زمینه مناسب برای «تجدید همزیستی» اقدام کند. در حال حاضر منابع روسیه برای چنین اقدامی بسیار محدودند و آن طور که از همه پرسشی‌های انجام شده برمی‌آید و با توجه به مسائل داخلی، مردم روسیه تمایل چندانی به ماجراجویی در خارج ندارند. البته در صورتی که روسیه توان کافی داشته باشد، طبق نظر سنجی‌های انجام شده، اغلب روسها معتقدند که سرزمینهای سابق اتحاد شوروی حداقل در پیرامون دولتهای حوزه دریای بالتیک یک جزء طبیعی از منطقه روسیه می‌باشند، حال چه این دولتها پرچم و سرود ملی خاص خود را داشته باشند یا نه، تفاوتی نمی‌کند. اما این عدم تمایل مردم روسیه بخصوص در مورد اوکراین از این نظر حائز اهمیت می‌باشد که ارتش چهاردهم روسیه در مولداوی مستقر است و روسیه سفید در نتیجه انتخابات ۱۴ مه ۱۹۹۵ به راه خود برای انجام اصلاحات و به منظور تجدید یکپارچگی در فدراسیون روسیه (چه با پرچم و چه بدون آن) گام نهاده است. روسها با این آگاهی که آینده اوکراین کاملاً مدنظر غرب است، در اضطراب به‌سر می‌برند و چندان قادر به درک و پذیرش جدائی اوکراین نیستند؛ این امر در جای جای تفسیرهای تردید آمیز روزنامه‌های روسیه در مورد دیدار کلینتون از کیف در ۱۱ مه ۱۹۹۵ به چشم می‌خورد. شمار روسهایی که بواقع معتقدند اوکراین باید یک ملت مستقل باشد، بسیار کم است و این مایه شگفتی نیست، زیرا تاریخ و روانشناسی روسیه با این کشور که بیش از هزار سال گذشته را دربر می‌گرفته، دارای پیوندهای عمیقی است. منشاء تشکیل دولت روسیه به روسیه کیف در قرن نهم میلادی باز می‌گردد، دست کم از سال ۱۶۵۴، آن زمان که قزاقهای اوکراین در تلاش



حمایت از تزارها علیه لهستان و عثمانی بودند، روسها ساکنان این منطقه را از گوشت و خون خود می دانستند. با وجود آن که اغلب اقوام اوکراین نظر دیگری دارند، اعتقاد روسها مبنی بر غیرعادی بودن جدایی اوکراین از روسیه و یقین به این که سرانجام، این وضع غیرعادی تغییر خواهد کرد، سست نگردیده است.

این مسأله موجب نشد که روسیه دست به اتخاذ سیاستی باهدف نقض تمامیت ارضی اوکراین بزند. اساساً روسیه از ۱۹۹۱ به بعد با بازدارندگی کامل در مقابل اوکراین به ایفای نقش پرداخت. مسکو به منظور احتراز از بروز بحرانی که موجب جدایی اوکراین از روسیه گردد، به اتفاق کیف و اقوام روس در شبه جزیره کریمه دست به همکاری زد و به تهیه انرژی برای اوکراین با نرخ پایینی تر از قیمت‌های بازار جهانی ادامه داد، اگر چه که از همان اوایل، تحویل سوخت به علت قروض (بیش از چهار میلیارد دلاری) اوکراین به روسیه اغلب از سوی طرف روسی قطع می‌گردید. روسیه همچنین با اجرای قرارداد سلاحهای متعارف در اروپا که هزاران نوع سلاح فوق پیشرفته اتحاد شوروی را برای اوکراین به ارمغان می‌آورد، موافقت کرد و به طور کلی خود را از مبارزات سیاست داخلی اوکراین کنار کشید، با وجود آن که بوضوح از این که لئونید کوچما<sup>۱</sup> در ژوئیه ۱۹۹۴ به ریاست جمهوری اوکراین رسید، خوشنود بود. کوچما از وسعت نظر بیشتری نسبت به نحوه نگرش روسها برخوردار است.

برخی از علل اتخاذ سیاست بازدارندگی روسیه روشن است، اما در مورد بقیه دلایل فقط می‌توان حدسهایی زد. هدف عمده مسکو پس از اضمحلال اتحاد شوروی در قبال اوکراین و در کوتاه مدت بازگرداندن ۲۴۰۰ سلاح هسته‌ای موجود در سطح این کشور است. در صورت استفاده مؤثر اوکراین از این سلاحها روسیه با یک تهدید فوق‌العاده و مهلک روبرو می‌شد. از این رو دیپلماسی روسیه با همکاری ایالات متحده بر این هدف متمرکز بود که ابتدا کیف را برای امضای موافقتنامه منع گسترش سلاحهای هسته‌ای و شتاب در بازگرداندن تسلیحات هسته‌ای از اوکراین متقاعد سازد. هرگونه بحرانی که با استفاده از زور همراه باشد و به آسانی به دیگر مناطق اوکراین سرایت کند می‌تواند به خودی خود به تهدید امنیت این تسلیحات و روسیه بینجامد. اعمال چنین خشونتی ممکن است حتی زندگی



۱۲ میلیون نفر از اقوام روس ساکن اوکراین را به مخاطره اندازد.

از این گذشته بسیاری از غربی‌ها تأیید کردند که رفتار بازدارنده روسیه در قبال اوکراین شرطی برای برقراری روابط حسنه و سرانجام حمایت اقتصادی و بین‌المللی فدراسیون روسیه از این کشور می‌باشد. به علاوه، بسیاری از منتقدان از تلاشهای شتاب‌آمیز مسکو به منظور زیر نفوذ گرفتن اوکراین در هراس بودند. در عین حال این تلاشها به طور اجتناب‌ناپذیر مشکلات عظیمی را برای اقتصاد اوکراین به همراه می‌آورد و این مشکلات نیز امید به حفظ اقتصاد روسیه و از آنجا اصلاحات سیاسی را نابود می‌ساخت. مقامات مسئول روسیه در حوزه امنیت ملی با انتخاب کوچما نشان دادند که این کار، عاقلانه‌ترین راه برای «تجدید یکپارچگی» اوکراین در یک دوره طولانی است. سرانجام جنگ چچن توجه روسیه را از حوادث اوکراین منحرف کرد. حال مسکو در انتظار است و یقین دارد که غرب برای حفظ اوکراین به صورت یک دولت مستقل ابزار لازم را فراهم نخواهد کرد و در این که اوکراینی‌ها دست به اقدامات ضروری برای ایجاد یک اقتصاد سالم بزنند، تردید دارد. مسکو همچنین با بردباری منتظر است تا جاذبه روسیه با سرعتی که از خطر درگیری‌های درون اوکراین و به تبع آن، وارد آمدن زیانهای جدی به اقتصاد روسیه و روابط سودمند با غرب بکاهد، اوکراین را به مادر خود، روسیه بازگرداند. چگونگی برخورد روسیه که دیگر قوی‌تر از گذشته شده است در قبال اوکراین، پس از خروج کلیه سلاحهای هسته‌ای از خاک اوکراین تا سال ۱۹۹۶ مسئله حایز اهمیت و هراس‌انگیزی است که همچنان باقی می‌ماند.

عملکرد متقابل روسیه با قفقازی‌ها کمتر با پیوندهای قومی مرتبط است. روسها از هزار سال پیش با این منطقه رابطه داشته‌اند و با کشور و مردم آن که در ادبیاتشان از شهرت بسیاری برخوردارند دارای یک پیوند احساسی می‌باشند. البته با توجه به آن که این گروه از اقوام خالص روس، تنها صدسال است که شکل گرفته‌اند، منافع اصلی مسکو در قفقاز از نظر جایگاه استراتژیک این منطقه، در نواحی مجاور ایران و ترکیه جای دارند. کوههای قفقاز به طور کلی نزدیکترین مرز طبیعی است که در اختیار روسیه می‌باشد. تمایل شدید روسیه، حداقل به تسلط مستقیم بر جانب شمالی محل تلاقی رودها می‌باشد. تصمیم روسیه مبنی بر تسلط بر مردم چچن و دیگر مردم کوهستان‌نشین منطقه و نیز تلاش سرسختانه به منظور



سلطه بر اقوام کوچک یعنی گرجی‌ها، ارامنه و آذربایجانی‌هایی که درحد فاصل جنوبی محل تلاقی رودها سکونت دارند، از همین جا سرچشمه می‌گیرد. به‌علاوه روسیه می‌خواهد مطمئن شود که درگیری‌های این منطقه (که پس از اضمحلال اتحاد شوروی بار دیگر به صورت بومی درآمدند) به فدراسیون روسیه سرایت نخواهند کرد و مخاطرات افراط‌گرایی اسلامی (که در روسیه طی جنگهای چچن شکل گرفت) برای ۲۰ میلیون سکنه روسیه کاهش خواهد یافت. ابراز همبستگی مسلمانان ساکن در نزدیکی چچن به هنگام اقدامات سرکوبگرانه و نظامی روسیه نسبت به مردم این منطقه، نمایانگر این خطر بالقوه برای امنیت روسیه است. این نگرانی‌ها روسیه را ناگزیر ساخت که در ۹۳-۱۹۹۲ در مواردی با استقرار یک دسته سرباز صدنفری در جنگ محلی گرجستان مداخله کند. همین امر موجب شد که روسیه به طور تعیین‌کننده با اعمال نفوذ بر سیاست گرجستان پس از یک تأمل طولانی سبب آمادگی تفلیس به منظور موافقت با استقرار پایگاههای نظامی روسیه در خاک گرجستان گردد. نظیر همین انگیزه‌ها بود که موجب مداخله مسکو در درگیری خونین و طولانی ارمنستان و آذربایجان بر سر قریباغ کوهستانی گردید. بار دیگر روسیه عامل بروز این اختلاف تلخ قومی شد، اختلافی که ریشه در گذشته‌های دور داشت و حال که دیگر جنگ درگرفته بود، مسکو همهٔ مساعی خود را به کار گرفت تا نتیجهٔ این جنگ به سلطهٔ استراتژیک روسیه بر منطقه تا پیرامون دریای خزر منجر گردد. کشف منابع عظیم انرژی در دریای خزر که مراحل انجام آن در سالهای اخیر برنامه‌ریزی شده بود و این واقعیت که لوله‌های نفت موجود از خاک روسیه به جهان خارج منتقل می‌شوند، موجب تایید این هدف دراز مدت گردید. (در قزاقستان شاید تا ۳۵ میلیارد بشکه نفت قابل استخراج وجود دارد؛ آذربایجان نیز مانند قزاقستان یکی از ده میدان بزرگ نفتی جهان را داراست و ترکمنستان وارث یکی از عظیم‌ترین منابع گاز جهان می‌باشد که میزان آن تقریباً ۲۷۰ میلیارد مترمکعب برآورد می‌شود.) پاسخ به این پرسش که حق استخراج منابع انرژی این منطقه باکیست، ضرورت بسیار دارد. روسها با این استدلال که اتحاد شوروی موجب توسعهٔ این منابع گردیده است، اصرار دارند که لوک اویل<sup>۱</sup> و گازپروم<sup>۲</sup>، غولهای نفت و گاز روسیه دارای حق خرید از کنسرسیومهای جوامع





محلّی و غربی می‌باشند و قصد دارند برای استخراج این منابع انرژی که ممکن است زمانی در قرن آینده برای روسیه و نیز کشورهای عضو کمیسیون سه‌جانبه حایز اهمیت حیاتی گردند، اقدام کنند. واضح است که روسیه تصمیم دارد، به خاطر این منابع عظیم دست به اعمال زور بزند. با وجود آمادگی ضعیف مسکو برای قبول دخالت سازمان امنیت و همکاری اروپا<sup>۱</sup> در مسایل قفقاز، وجود این منابع انرژی تصمیم مسکو را مبنی بر آن که به غرب، ترکیه و ایران یا هرنفوذ خارجی دیگری اجازه حل و فصل روابط میان آذربایجان و ارمنستان را به عنوان قاضی مسلط منطقه ندهد، تأیید کرد.

با توجه به ۶/۲ میلیون نفر روس ساکن قزاقستان، روسیه در پی اقدامات دیپلماتیک و محافظه‌کارانه به منظور ایجاد توازن، در حال تعمیق تدریجی و دایمی روابط از یک سو و اعمال فشار شدید از سوی دیگر می‌باشد به طوری که نورسلطان نظربایف، رهبر قزاقستان در صدد شتاب بخشیدن به روندی که در آن زمان در مراحل بسیار پیشرفته بود، بر نیاید. منظور از این روند، تحریم آن دسته از اقوام روسی است که در داخل دولت قزاقستان، دارای مواضع بانفوذی بودند. در آینده دخالت خشونت‌بار روسیه در مسایل داخلی قزاقستان تنها یک اقدام بی‌حاصل خواهد بود، البته اکثر آگاهان مسائل امنیتی روسیه پیش‌بینی می‌کنند که قزاقستان بار دیگر با اطمینان در حوزه استراتژیک مسکو حاضر شود و یا همانطور که گاه در مسکو مطرح می‌گردد، به فضای ژئوپولیتیک روسیه بازگردد، به همان فضایی که بیش از یکصد سال در آن جای داشته است.

نکاتی که در آسیای مرکزی مدنظر روسیه می‌باشند، شامل ذخایر زیرزمینی، حصار افراط‌گرایی اسلامی که از جانب افغانستان و ایران صادر شده است و حفظ ۱۱ میلیون روس ساکن آنجا است. در کنار اقلیت عظیم روس در قزاقستان، همچنین با وجود شمار قابل توجهی از اقلیتهای روس در دیگر کشورهای آسیای مرکزی، ۳۶ درصد جمعیت ترکمنستان، روس‌اند. تنها در ازبکستان است که جمعیت اصلی کشور (ازبکها) گروه غالب را تشکیل می‌دهد، با این وجود ۲۰ درصد آنها روس می‌باشند. در این زمان موضوع اصلی، حتی اگر روسها در درازمدت نگران آن باشند که مورد تهدید نفوذ روبه افزایش چین در قرقیزستان و قزاقستان قرار

1. OSZE: Organisation der Sicherheit und Zusammenarbeit Europas



گیرند، مسأله سیاست آینده چین در قبال این منطقه خواهد بود. در عین حال مسکو درگیر جنگ داخلی تاجیکستان است. ۲۵ هزار سرباز روس در تاجیکستان گرفتار جنگ پارتیزانی شده بودند بی آن که با انجام مذاکره یا تصمیم نظامی احتمال پایان یافتن آن وجود داشته باشد. جناح مخالف تاجیکستان که از سوی اقوام تاجیک و مجاهدین همدرد افغانستان حمایت می شد، به نظر می رسید برای ادامه جنگ تا چند سال دیگر به حد کافی قدرت مقاومت داشته باشد. روسیه نتیجه گرفت که اگر مخالفان دولتی تاجیکستان همانجا متوقف نشوند، بزودی خودشان در مرزهای روسیه خواهند ماند و مسکو با مشکلات فزاینده هجوم مواد مخدر از این منطقه به فدراسیون روسیه روبرو خواهد شد.

روسها ادعا می کنند، تا آنجا که به تهدیدهای جنوب و شرق مربوط می شود، برای آنها هیچ گونه انتخاب دیگری بجز ایجاد یک خط دفاعی وجود ندارد؛ ولی می گویند آنها آزاد نیستند به مرزهای حفاظت نشده و کاملاً نفوذپذیر میان آسیای مرکزی و روسیه بروند، بلکه می بایست به مرزهای جنوبی اتحاد شوروی سابق که سازوکارهای نظارت بر آنها در این زمان فعال است، بروند. اما اعمال این سیاست روسیه در پیرامون خود به طور ضروری، به معنای احیای وحدت جغرافیایی و سازماندهی سیاسی اتحاد شوروی در جنوب نیست؛ بلکه کاملاً برعکس، بسیاری از روسها از سیل منابعی که برای زیربناها، تواناییهای اجتماعی و توسعه اقتصادی به مناطق جنوبی وارد می شد، خشمگین بودند. در سراسر این هفتاد سال اتحاد شوروی با کمکهای مستقیم اقتصادی و مواد خام ارزان قیمت، بویژه انرژی از دیگر جمهوریهای آن کشور حمایت می کرد. وقتی اتحاد شوروی از هم پاشید، تغییر این نحوه عملکرد آغاز شد. به این ترتیب روسیه در ۱۹۹۲، ۱۷ تا ۲۰ میلیارد دلار به صورت وام بدون بهره و اعتبار به دیگر اعضای شوروی سابق اختصاص داد، این میزان در ۱۹۹۳ به یک سوم تقلیل یافت و در ۱۹۹۴ به یک دهم آنها در سال ۱۹۹۲ بالغ گردید. با این وجود بسیاری از این بذل و بخششها ادامه دارند، اما اغلب روسها آرزو می کنند این کار به پایان رسد.

روسیه به جای این کار می توانست در تلاش آن باشد که با استفاده از سرزمین کشورهای تازه استقلال یافته طوری درگیری را محدود کند که به سرزمینهای روسیه گسترش نیابند. همچنین برای اهداف دفاعی (به انضمام دفاع از روسهایی که خارج از فدراسیون به سر



می‌برند)، و نظارت بر استخراج منابع غنی زیرزمینی که در برخی از جمهوری‌های سابق وجود دارند، به حفظ یا ایجاد پایگاه‌های نظامی بپردازد. باید منتظر ماند و دید که آیا روسیه برای دستیابی به این اهداف دست به تلاش‌های شدید خواهد زد یا نه. اما نشانه‌های آشکاری وجود دارد مبنی بر این که روند «تجدید یکپارچگی» استراتژیک روسیه، در بهترین مسیر خود قرار دارد. این روند بخصوص با مقاومت اوکراین مواجه است (نگاه کنید به: موافقتنامه با روسیه سفید مبنی بر صدور اجازه حضور نیروهای روسیه به مدت ۲۵ سال، درحالی که این کشور تا پیش از این اصرار داشت کلیه نیروهای مسلح روسیه تا پایان سال ۱۹۹۵ عقب‌نشینی کنند؛ موافقتنامه میان روسیه، روسیه سفید و قزاقستان از آغاز ۱۹۹۵ که با هدف دستیابی به یک فضای مشترک نظامی و استراتژیک به امضا رسید؛ بیانیه ژانویه ۱۹۹۵ که طی آن روسیه و قزاقستان در همان سال دست به تشکیل یک نیروی ضربتی مشترک زدند؛ موافقتنامه جامعه دولتهای مستقل مشترک المنافع (بویژه بین روسیه و اوکراین) مبنی بر ایجاد یک سیستم دفاع هوایی متحد و موافقتنامه موقت روسیه، روسیه سفید، قزاقستان، قرقیزستان، ارمنستان، گرجستان و تاجیکستان در اجلاس سران جامعه دولتهای مستقل مشترک المنافع در ۲۶ مه ۱۹۹۵ در مینسک مبنی بر استقرار نیروهای مرزی روسیه در مرزهای خارجی). معلوم نیست مسکو حتی اگر حداکثر تلاش خود را به خرج دهد، باتوجه به ذخایر و منابع خود و دیگر محدودیتها، تا چه حد می‌تواند در این راستا گام بردارد. البته اهداف دولت روسیه روشن است. رئیس‌جمهور یلتسین، در نشست سران در مینسک تأکید کرد که قرار است جامعه دولتهای مستقل مشترک المنافع «حمایت مشترک و مؤثر (به رهبری روسها) از مرزهای جامعه مذکور» و «استفاده مشترک از سازمانهای نظامی ... و عملیات مشترک تولید تجهیزات» را تصویب کند، همچنین ویکتور چرنومردین، نخست‌وزیر در اجلاس مینسک گفت: «هیچ‌کس به همبستگی دیگری لطمه وارد نمی‌آورد، البته هیچ‌کس هم مانع از آن نخواهد شد که ما با یکدیگر متحدشویم»، و سرانجام چه منافعی در دولتهای حوزه دریای بالتیک نهفته است؟ حوزه دریای بالتیک از حداقل ۴۰۰ سال پیش هدف بلندپروازی استراتژیک روسیه بوده است و هنوز هم می‌باشد. به علاوه لتونی و استونی به عنوان حاصل کار سیاست استالین و پیروان او سهم بزرگی در شکل‌گیری ساکنان روس این منطقه (۳۰-۴۰ درصد) که از دید



روسها حق آنها به طور کامل ضایع شده است، ایفا می‌کنند. افزون بر این مطالب، استونی در مقابل روسیه ادعاهای ارضی دارد. حتی اگر نیروهای روسی، کشورهای حوزه دریای بالتیک را ترک گویند، مسکو مُصرانه معتقد است که حوادثی که در این دولتها رخ می‌دهد در سیاست داخلی فدراسیون روسیه عواقب مهم استراتژیک به جای خواهد گذاشت.

### روسیه، ایالات متحده و اروپای غربی

با وجود آن که روابط مسکو با واشنگتن همچنان در صدر منافع روسیه جای دارد، اما ارتباط روسیه با کشورهای عضو کمیسیون سه جانبه بویژه با ایالات متحده از ۱۹۹۳ اهمیت خود را از دست داده است و این تغییر جهتی است که در ملاقات یلتسین و کلینتون در مه ۱۹۹۵ در مسکو نیز ادامه پیدا کرد. پس از پایان جنگ سرد، اتحاد شوروی از هم پاشید و روسیه در تلاطم این مبارزه دست و پا می‌زد که جایگاه خود را در اروپای جدید و جامعه متحول بین‌الملل بیابد.

طرف روسی انتظار حمایت گسترده مادی و تفاهم سیاسی داشت. این موضوع بویژه در اجلاس هفت کشور صنعتی که خبر از مبالغ هنگفتی (دهها میلیارد دلار) می‌داد، روشن شد. قرار بود این گروه، روسیه را با اصلاحات دموکراتیک و نیز اصلاحاتی به منظور تنظیم بازار، مورد حمایت خود قرار دهد. ایالات متحده با صدور اعلامیه‌های رسمی، ضمن کشیدن خط بطلان بر این مبالغ هنگفت با دست و دلبازی و صراحت تمام پیشنهادهای مناسبی (از سوی مراکز دولتی و نیز خصوصی) در مورد بهترین روش انجام اصلاحات در اقتصاد روسیه به دولت ارائه داد.

اما در واقع گروه هفت با وجود وعده‌های فراوان، عملکرد بسیار ضعیفی داشت. یکی از دلایل این وضع را می‌توان چنین توصیف کرد که مادام که اصلاحات بازار، به خوبی در اقتصاد، تثبیت نشده باشد، مبالغی پول به هدر می‌رود و این مطلب به خودی خود قابل احترام است. این وجوه تنها تحت شرایط جدی و مستدل اقتصاد کلان تحویل می‌گردید و روسها آمادگی یا توانایی تغییر سیاست خود را به ترتیبی که انتظارات گروه هفت یا نمایندگان آنها در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را تأمین کند، نداشتند. اما با وجود تبلیغات

گوش خراش گروه هفت مبنی بر اعطای کمک‌هایی بالغ بر ۲۴ و ۲۸ میلیارد دلار به ترتیب در سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳، مبالغ پرداخت شده واقعی تقریباً به ۱۶ و ۸ میلیارد دلار می‌رسید. به این دلیل در مورد مبالغ پرداختی در نوبت اول، شمارش مضاعف صورت گرفت و میزان دلار پرداخت شده بسیار کمتر از آن مبلغی بود که کشورهای عضو کمیسیون سه جانبه سعی در اعلام آن داشتند. از جمله این مبالغ بویژه وام‌های کوتاه مدت به صورت تعرفه‌های انتفاعی و اعتبارات مرسوم بازار در دولتهای غربی بود که زمینه‌های نفوذ آتی در بازار را فراهم می‌کرد. مشاهده این رخوت در اتحادیه اروپایی برای اعطای کمک به روسیه و در عمل این تلاش شدید برای جلوگیری از گشایش درهای بازار به روی محصولات روسیه، دردناک بود. در ۶ مه ۱۹۹۵ اکتونویست در این مورد نوشت: «میزان شکست آنها در روسیه در قالب بیان نمی‌گنجد و پاسخ آنها در این مورد کافی نیست». ایالات متحده نیز چندان در پی دستیابی به هدف نبود. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هم مدتها بود که درگیر مبارزه برای دفن بوروکراسی درونی بودند. شاید اهمیت این نکته نیز به همین میزان باشد که در نهایت کمک‌های اعطایی طوری نبودند که مردم عادی روسیه قادر به لمس و مشاهده آنها باشند. بسیاری از روسها در عمل فقط شاهد کمک‌های بشردوستانه‌ای بودند که در زمستان‌های سخت ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ (و اغلب از اروپای غربی) به دست آنها می‌رسید. از روی وظیفه این کمک‌ها شایسته قدردانی بود، اما آنان از این که رئیس جمهورشان کلاه به دست ناگزیر از تقاضای کمک است و وطن آنها که زمانی کشور بزرگی بود، به زبانی ساده برای تأمین نان خود مجبور به یاری خواستن از دشمنان سابقش شده است، احساس حقارت می‌کردند. این احساسات در نهایت موجب به خشم آمدن گورباچف گردید.

عده زیادی به پیشنهادهای اقتصادی غرب که با آن دست و دلبازی ارایه می‌شد، مشکوک بودند. مشاوران غربی به مسکو هجوم آوردند. آنان در قبال پیشنهادهایشان، خود از صندوق کمک دستمزدهای کلانی دریافت می‌کردند و تصور روسها هم این بود که قرار است این مبالغ مستقیماً به حساب آنها واریز شود. به نظر می‌رسید که بسیاری از این پیشنهادها فاقد اهمیت و غیرقابل اجرا باشند. ریاکاری بسیاری دیگر، از جمله توصیه‌های تجارت آزاد و بانکها و شرکتهای آزاد غرب محرز بود. وابستگان کشورهای اروپایی با پیشنهادهای خود

سعی در حفظ موانع موجود بر سر راه صادرات روسیه داشتند. تنها برخی از «کارشناسان» بودند که به منظور درک پیچیدگی صحنه اقتصادی و سیاسی روسیه در دوران پس از کمونیسم به میزان کافی روی این موضوع کار کردند. چنین افرادی نیز اغلب مورد حسادت واقع می‌شدند و یا هدف دسایس سیاسی قرار می‌گرفتند.

به این ترتیب بود که شهروندان روسی بادل آزدگی نتیجه گرفتند که غرب یا اصلاً قصد کمک ندارد و به همین دلیل نیز همه این اقدامات ترفندی بیش نیست، یا آن که در واقع بخشی از این وجوه به روسیه می‌آید، اما فوراً مورد دستبرد آگاهان سیاسی و اقتصادی قرار می‌گیرد و یا به وسیله معتقدان آن تفکرات تحلیل برنده که ریشه در تاریخ بیمار روسیه دارد، رپوده می‌شود. هدف کمکهای غرب (چه آنها که قولشان داده شده و چه کمکهایی که ارسال شده‌اند) تضعیف خود روسیه و در نتیجه ایجاد دولتی ناتوان در روسیه بود که به این ترتیب غرب بتواند از آن برای اهداف خود سود جوید. کوتاه سخن آن که کلیه تجارب حاصل از کمکهای گروه هفت به فدراسیون روسیه از ۱۹۹۱ موجب ایجاد احساسی ضد غربی بسویژه ضد آمریکایی در برخی از روسها گردید و این تغییر موضع باز هم روبه تشدید است.

یأس مسکو مبنی بر آنکه اجرای این مرحله از روند تصمیم‌گیری در اروپای پس از جنگ سرد غیرممکن خواهد بود، برای آگاهان امنیت ملی روسیه نسبت به مردم عادی اهمیت بیشتری داشت، در ابتدا غرب و بخصوص واشنگتن، روسیه جدید را در وعده و وعیدهای خود، از جمله همکاری استراتژیک با روسیه و این که روسیه به صورت عضوی با نقش تعیین کننده در شکل‌گیری «نظم نوین جهانی» در خواهد آمد، غرق کرد. مقامات مسئول روسیه در حوزه سیاست خارجی و دفاع که در انتظار مشاهده نحوه تحقق ایده‌های خاص آمریکا و مراکز اروپای غربی در این هدف شریک بودند، نشان دادند که بیش از حد غیرمنطقی و نامعقول می‌اندیشند.

در واقع سیاست غرب و در دوران اخیر به طور متمرکز سیاست ایالات متحده مورد ملامتهای گوناگون بخصوص از سوی روسیه قرار گرفته است. مسکو تا آن زمان که «گروه تماس بین‌المللی» برای درگیر شدن در جنگ یوگسلاوی سابق و نیز به دلیل اصرار روسیه برای دخالت در غلبه بر بحرآن و تلاش برای انجام مذاکرات تشکیل شد و نیز آن زمان که غرب در



تراژدی بوسنی از خود عدم صلاحیت نشان داد تنها به صورت یک ناظر، حوادث را دنبال می‌کرد. ناتو با وجود اعتراض شدید مسکو دائم تهدید می‌کرد که به صربهای بوسنی حمله خواهد نمود. بمبهای ناتو که بندرت بر سر صربها فرو می‌ریخت چندان از ناامیدی روسیه از مصوبات اتحادیه آتلانتیک شمالی و همچنین ناخشنودی روسیه از این موضوع که نظرهای مسکو بواقع حایز اهمیت محسوب نمی‌شوند، نکاست. در حالی که روسیه آشکارا در پی کسب جایگاهی بالاتر در روابط خود با ناتو بود، ناتو براساس برنامه خود مبنی بر «همکاری به منظور برقراری صلح» با کلیه کشورهای شرق یکسان برخورد می‌کرد. شایعات غرب در مورد امضای یک موافقتنامه میان ناتو و روسیه در همان حد شایعه باقی ماند. درحالی که دولت یلتسین در پی پیشنهاد ناتو بویژه آمریکا در انتظار مانده بود که ببیند مفاد دقیق چنین توافقی چه می‌تواند باشد، هیچ چیز از آن «مشارکت استراتژیک» نصیب روسیه نشد، ضمن آن که اجلاس سران آمریکا و روسیه در مه ۱۹۹۵ و توافق ناتو با روسیه در ۳۱ مه ۱۹۹۵ مبنی بر تقویت مشارکت نیز تنها مشتمل بر جزئیات پیش پا افتاده‌ای بود.

غرب، نظرهای مسکو را مبنی بر ایجاد اصلاحات سازمانی حایز اهمیت در کنفرانس امنیت و همکاری اروپا سرزنش کرد. این نظرها در اجلاس سران در بوداپست در دسامبر ۱۹۹۴ مطرح گردید و هدف آن ارائه حق تصمیم‌گیری مشترک به روسیه و در مورد مسایل امنیتی اروپا بود، به طوری که هرچه بیشتر از نظر ساختاری تضمین شده باشد. موافقتنامه‌های «استارت-۲» و سلاحهای متعارف اروپا در حالی که به نظر غیرمنصفانه می‌رسیدند، طوری روسیه را به بند کشیدند که گویی دولتی بی‌کفایت و آسیب‌پذیر عهده‌دار امور آن است. درخواست روسیه مبنی بر تعریف مجدد تجهیز مرزها که در موافقتنامه سلاحهای متعارف اروپا در ۱۹۹۰ مطرح شده بود، سالها با امتناع صریح غرب مواجه شد. ایالات متحده از طریق روسیه سفید به گونه‌ای غیرعادی و عجیب به سیستم فوق پیشرفته دفاع هوایی روسیه، «اس-۳۰۰» که هزینه آن برای مسکو در تجارت ماورای دریاها شاید به میلیاردها دلار می‌رسید، دست یافت.

واشنگتن آن زمان که در مقابل دیدگان روسها در سراسر کره زمین سلاح به فروش می‌رسید، علیه فروش اسلحه و همچنین علیه انتقال تکنولوژی هسته‌ای روسیه به ایران که



به‌طور کاملاً قانونی انجام می‌شد، دست به مخالفت زد. روسها از خود می‌پرسند: چرا دولتهای غربی که در روزهای گذشته تا آن حد سرگرم موضوع نادیده گرفتن حقوق بشر در جهان بودند، حال در مورد همین موضوع در قبال روسهای ساکن دیگر کشورهای اتحاد شوروی سابق، تا این حد بی‌تفاوتند. پرسش مطرح شده برای آگاهان مسایل امنیتی روسیه در مسکو، این است که اصلاً چه کسی ایالات متحده را به عنوان ژاندارم جهانی برای تهدید یوگسلاوی سابق، هائیتی، سومالی، عراق و کره شمالی تعیین کرده است. آنان گمان می‌کنند که ورود غریبان به‌منظور تبادل‌نظر در مورد صنعت تسلیحات روسیه در واقع با هدف خلع سلاح یک جانبه روسیه بوده است. روسها شکایت می‌کنند که غرب درک نمی‌کند که روسیه در جنوب در حال مبارزه با افراط‌گرایی اسلامی است. ناتو به ایالات متحده اعلام کرد که قصد دارد زمینه همکاری را برای دولتهای اروپای شرقی فراهم سازد، در حالی که بوضوح و به‌طور قطع قصد او ممانعت از مشارکت روسیه در این همکاری است، آن هم در این اوضاعی که بر مسایل امنیتی اروپا حاکم است.

دشوار می‌توان مقاومت عمیق آگاهان روسیه را علیه الحاق لهستان به ناتو و خارج ساختن روسیه از این پیمان، مبالغه‌آمیز توصیف کرد. مسکو در مورد موضع اصولی خود (با همان لحن خاص شوروی) دلایل بسیاری را مطرح ساخت. از جمله اینکه گسترش ناتو اروپا را به شکلی نو تفکیک می‌کند و بار دیگر شکاف جدیدی را که با جنگ سرد پایان یافت، به قاره تحمیل خواهد کرد. این سیاست ناتو مهمترین موقعیت امنیتی را از روسیه سلب می‌کند و به این ترتیب یک تشنج مداوم و اجتناب‌ناپذیر میان مسکو و ناتو پدید خواهد آمد. این سیاست احتمالاً نیروهای مسلح ناتو را شاید هم با تسلیحات هسته‌ای، به مرزهای روسیه بکشانند و سبب شود که لهستان و دیگر دولتهای شرق اروپا در روابط خود با مسکو هیچ محدودیتی احساس نکنند، زیرا آنها تصور خواهند کرد که ممکن است ناتو از آنها حمایت کند. به این ترتیب ثبات اروپای شرقی که در این زمان کاملاً تثبیت شده است، از بین می‌رود و در نتیجه، چنین سیاستی، شریک بالقوه و مهم روسیه در روند‌گذار سیاسی و اقتصادی را از وی خواهد ژبود. این سیاست، مقامات نظامی روسیه را ناگزیر خواهد ساخت که دست به اجرای جدی برنامه‌هایی علیه شرق اروپای مرکزی بزنند و فعالیتی را آغاز کنند که حال در





برنامه‌های دفاعی روسیه وجود ندارد. همچنین این سیاست به طور اجتناب ناپذیری به افزایش شدید هزینه‌های دفاعی روسیه می‌انجامد و انگیزهٔ یک رقابت جدید تسلیحاتی را در اروپا فراهم می‌سازد و این موجب مصرف کلیهٔ ذخایر زیرزمینی خواهد شد که در غیر این صورت می‌توانستند در مبارزه طلبیهای سیاست داخلی به کار گرفته شوند و سرانجام این سیاست عملکرد و نفوذ سازمانهای نظامی و امنیتی را در روند تصمیم‌گیری مسکو تشدید خواهد کرد.

از دید مسکو سیاست گسترش ناتو دولتهایی را که می‌خواهند باردیگر اوکراین را به سرعت زیر سلطهٔ خود گیرند، به دولت روسیه متکی می‌سازد. این سیاست به فشار بیشتر روسیه بر دولتهای حوزهٔ دریای بالتیک می‌انجامد و به تجدید یکپارچگی نظامی نیروهای مسلح کشورهای عضو جامعهٔ دولتهای مستقل مشترک‌المنافع شتاب می‌بخشد. این سیاست، نهضتهای اصلاح طلبانهٔ روسیه را تضعیف و فاشیستها و کمونیستها را که فضای جغرافیایی اتحاد شوروی را حفظ می‌کنند، تقویت می‌نماید. این سیاست با بی‌اعتنایی از احساسات ناشی از شکست و حقارت روسیه که حاصل تغییرات هراس انگیز می‌باشد، چشم می‌پوشد، همین تغییرات بودند که اتحاد شوروی و روسیه را در این پنج سال آخر به لرزه درآوردند. این سیاست اساساً مانع از اعمال نفوذ بحق روسیه در آیندهٔ لهستان که روسیه بیش از یکصدسال با آن بشدت دارای روابط متقابل بود، خواهد شد. روسیه‌ای با برخورد خصومت‌آمیز که خواهان تجدیدنظر می‌باشد روی دگرگونی نظام آینده امنیت اروپا سرمایه‌گذاری خواهد کرد و این برنامه را اساساً برای منافع حیاتی و ملی خود کم لطفی می‌داند. روسهایی که از غرب طرفداری می‌کنند، می‌پرسند: چرا ناتو می‌خواهد دست به چنین کاری بزند؟

اساساً همهٔ خبرگان مسائل امنیت ملی روسیه از سال ۱۹۹۳ که دورهٔ رؤیائی‌گرایی روسیه نسبت به غرب پایان یافت، در این مورد کاملاً به اتفاق نظر رسیده‌اند که یک ناتوی قدرتمند، با منافع روسیه سازگار نیست. این اظهارنظر موجب تردید روسیه در مشارکت در ابتکار عمل برای همکاری به‌منظور برپایی صلح و نیز موجب ایجاد یک علاقهٔ نسبی در ستاد کل این کشور برای همکاری نظامی با ناتو و همچنین این اعتقاد شدید گشت که یک پیمان ضعیف و نوظهور آتلانتیک شمالی مناسب روسیه می‌باشد. احتمال تغییر این اصل ژئوپولیتیکی روسیه که به‌طور مسلم مبتنی بر نظر مقامات قدرتمند اتحاد شوروی سابق بوده، در آینده کم است.



بحران هراس‌انگیز بوسنی - هرزه‌گوین از اهمیت بسیار کم اما در عین حال قابل توجهی در روابط روسیه با اروپای غربی و ایالات متحده برخوردار بود. آگاهان روسیه به سادگی نمی‌پذیرفتند که صربها رذل و پست باشند. مسکو، تحت تأثیر تعهد تاریخی خود در منطقه و احساس هویتی مشترک با صربها و نفرت از ناتو (با سابقه دشمنی بالغ بر نیم‌قرن) به دلیل بمباران هم‌پیمانان سنتی روسیه، در بحران بوسنی که صربها را به سختی محکوم می‌کرد و یا از نفوذ روسها در منطقه می‌کاست، به هیچ نتیجه‌ای دست نیافت.

پیامد کلیه این عوامل آن است که روسها کاملاً درگیر مسائل خود می‌باشند. در حال حاضر اکثر آنان معتقدند که کشورشان باید در داخل و خارج نگران منافع خود باشد؛ اگرچه بر روی کاغذ میزان دشواری برقراری روابط روسیه با ایالات متحده و اروپای غربی در سالهای آینده روشن نیست، اما بالاترین سطح همکاری در سال ۱۹۹۲ حاصل شد. این روابط در آینده دچار مشکلاتی خواهد شد و حتی شاید درگیر بحرانهای دوره‌ای گردد. این موضوع بخصوص در مورد روابط میان مسکو و واشنگتن، به علت اوهامی که دو طرف در پایان جنگ سرد در مورد روابط آینده خود در سر می‌پروراندند، مصداق می‌یابد.

با این وجود انگیزه مهمی برای روسیه وجود دارد تا در روابط تاریکی که در بالا ترسیم شد، درصد برقراری روابط مثبت با غرب باشد. روسیه مایل است روابط آن سوی آتلانتیک در مورد برنامه‌های تسلیحات متعارف و هسته‌ای آینده از جمله گسترش ناتو و تسلط بر درگیریهای اروپا، مسائل سازمان ملل را تحت تأثیر قرار دهد. مسکو پذیرفته است که ایالات متحده و دولتهای عضو اتحادیه اروپایی می‌توانند جایگاه روسیه را در ساختار روبرو تغییر اروپا به پایین‌ترین مکان منتقل کنند. بعلاوه روابط خصمانه با غرب موجب نیاز به هزینه‌های هنگفتی برای دفاع خواهد شد که جای امیدواری چندانی برای روسها باقی نمی‌گذارد. اعضای کمیسیون سه جانبه میزان حمایت اقتصادی برای آینده روسیه را مشخص خواهند کرد. این کمیسیون میزان سرمایه‌گذاری‌های خصوصی غرب را که به فدراسیون روسیه سرازیر خواهد شد، تحت تأثیر قرار می‌دهد و روسیه‌ای بیمار و منزوی بی‌هیچ دوستی در صحنه جهانی با یک وضعیت دل‌سردکننده به قرن آینده گام می‌نهد.